

تحلیل نظام روایی محافظه‌کاری و خطرپذیری: نظریه گفتمان خیزابی مطالعه موردی روایت هم‌نوایی شبانه ارکستر چوب‌ها اثر رضا قاسمی

زهرا احسانی^۱، حمیدرضا شعیری^{۲*}، مرتضی بابک معین^۳

(دریافت: ۱۳۹۸/۶/۳ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۵)

چکیده

در این پژوهش، به بررسی و تحلیل نظام گفتمانی محافظه‌کاری و خطرپذیری در درون گفتمان پرداخته شده است. محافظه‌کاری مرتبط با فضای هم‌آیی، همسویی، هم‌گرایی و هم‌ترازی، و خطرپذیری مرتبط با فضای چالشی، عدم همسویی و واگرایی است. هدف اصلی پژوهش، ضمن تحلیل رمان هم‌نوایی شبانه ارکستر چوب‌ها از رضا قاسمی با اتکا بر رویکرد نشانه - معنانشناسی گفتمانی، تبیین عوامل و ابزارهایی است که دلالت‌های معنایی را در این دو نظام تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این پژوهش، علاوه بر تحلیل روایت‌های گفتمانی که از نوع کنشی، تعاملی یا تطبیقی با هستی هستند، به چگونگی شکل‌گیری دو نظام محافظه‌کاری و خطرپذیری در رمان مذکور پرداخته شده است. فرض مقاله این است که نظام گفتمانی محافظه‌کاری که براساس تطبیق است، با توجه به وجه انتقالی گفتمان مبتنی بر هم‌ترازی و هارمونی بین کنشگر و دنیا شکل می‌گیرد و کارکردهای مماشاتی از عوامل دخیل در آن

۱. دانشجوی دکتری تخصصی زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

۲. استاد گروه زبان فرانسه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران ایران (نویسنده مسئول)

* Shairi@modares.ac.ir

۳. دانشیار گروه زبان فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران‌مرکز، تهران، ایران

هستند. اما در خطرپذیری، کارکرد مقاومتی گفتمان دخالت دارد و با ایجاد برش و گسست، نفی شرایط ایجابی و ایجاد شرایط سلبی، با معناهایی با ویژگی رخدادی و نامنتظر مواجه می‌شویم. نظام حائلی، نظام فشاره‌ای، گستره‌ای و فرایند تنشی از دیگر ابزارها و عوامل مهم در شکل‌گیری این دو نظام هستند که واکاوی شده‌اند. هدف اصلی این مقاله بررسی و تحلیل شرایط شکل‌گیری دو نظام گفتمانی محافظه‌کار و خطرپذیر از دیدگاه نشانه - معناشناسی گفتمانی، جهت تبیین نظریه گفتمانی خیزایی است که ما را از وضعیت‌های محدود و تطبیق‌پذیر به وضعیت‌های باز، رخدادی و در تکاپو سوق می‌دهند.

واژه‌های کلیدی: نشانه - معناشناسی گفتمانی، روایت، تطبیق و خطرپذیری، گفتمان خیزایی.

۱. مقدمه

نظام‌های گفتمانی که خود براساس به‌کارگیری زبان شکل می‌گیرند، اشکال متعددی دارند که محافظه‌کاری^۱ و خطرپذیری^۲ دو وجه بارز آن در تولیدات زبانی مدرن است. گفتمان محافظه‌کار گفتمانی است که برپایه اصل تطبیق^۳ شکل می‌گیرد. در نظام تطبیق، خطرپذیری به‌حداقل می‌رسد؛ زیرا عناصر در یک هم‌گرایی یکدیگر را پوشش می‌دهند و تلاش گفتمان در جهت به‌حداقل رساندن چالش‌هاست. در این تلاش، هم‌گرایی با عناصر پیرامونی افزایش می‌یابد و براساس این، کنشگران در شرایط ایجابی و وضعیت محدود یا بسته قرار می‌گیرند. در نظام خطرپذیر، گفتمان نه‌تنها به‌دنبال هارمونی و همسویی با دنیا نیست، بلکه در مواردی نیز در پی سرکشی و عدم تبعیت است. در این حالت، گفتمان درصدد است با نفی شرایط ایجابی، توهم و تخیل را اوج دهد تا برمبنای آن بتواند از وضعیت محدود و بسته خارج شود. اما باید تأکید کرد که چه در تطبیق و چه در خطرپذیری، یک جریان بیشتر حاکم نیست و آن جریان حضور جسمانه^۴ به‌عنوان گرداننده‌ای است که بین دال و مدلول قرار می‌گیرد و می‌تواند مرز بین این دو را همواره جابه‌جا کند و با جابه‌جا شدن این مرز، دیگر هیچ دالی همیشه دال و هیچ مدلولی همیشه مدلول نمی‌ماند. درواقع هر دال می‌تواند به مدلولی برای دال

جدیدی تغییر یابد. در این صورت است که وجه خطرپذیری نیز افزایش می‌یابد. بر همین اساس است که خیزاب گفتمانی شکل می‌گیرد. درحالی که در نظام تطبیق، جسمانه بین دال و مدلول قرار می‌گیرد تا این دو را به هم نزدیک کند، در نظام خطر-پذیری، جسمانه بین دال و مدلول واقع می‌شود تا این دو را از هم دور کند. مسئله اصلی تحقیق این است که چگونه دو نظام گفتمانی محافظه‌کاری و خطرپذیری در داستان همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها، دلالت‌های معنایی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و اینکه تحت چه شرایطی، این دو نظام مقدمات شکل‌گیری معنا را دستخوش تحول و تغییر می‌کنند. ما در دنیای گفتمان، با دو کارکرد بسیار مهم مواجهیم: گفتمانی که کنشگران در نظام هم‌آیی و هم‌ترازی با یکدیگر قرار می‌گیرند که در این حالت، هدف اصلی دستیابی به وحدت زیبایی‌شناختی است؛ گفتمانی که با گسست همراه است که در این صورت، تمرکز بر تعدد، تکثر و رخداد است. نظریه گفتمان خیزابی نتیجه تکثیر گفتمانی است که در جهان بیرون از خود دارای بسامد است و توانایی تکثیر دایره‌های حضور خود را خارج از کنترل کنشگر دارد. ما براساس تحلیل کتاب همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها این نوع گفتمان را «ریشه‌ای» نیز می‌نامیم. با توجه به این توضیحات، در این پژوهش به دنبال پاسخ پرسش‌های زیر هستیم:

- معیارهای تجلی و بازنمود نظام گفتمانی تطبیق و خطر در داستان همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها چگونه قابل تبیین هستند؟

- چه تفاوت معناداری میان تطبیق و خطرپذیری در داستان مذکور وجود دارد؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

از کتاب‌های مهم در این زمینه می‌توان *نقصان معنا* اثر آلزیر داس ژولین گِرمس^۵ (۱۹۸۷) را نام برد که مبنای عبور از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا به نشانه - معناشناسی پساساخت‌گراست؛ بدین معنا که با لحاظ کردن عامل حسی - ادراکی، بر بینش پدیدارشناسی تکیه دارد. گِرمس بر این باور است که جهت دستیابی به معنای نشانه،

به علت دسترسی نداشتن به باطن یا وجود اصلی نشانه، جز صورتی از آن قابل دریافت نیست. لاندوفسکی^۶ با تألیف کتاب *جامعه انعکاسی* (۱۹۸۹) به پژوهش در حوزه گفتمان اجتماعی و تولید معنا از طریق رابطه تعاملی بین خود و دیگری پرداخته است. ژاک فونتنی^۷ نیز در کتاب *نشانه - معناشناسی و ادبیات* (۱۹۹۹) از پدیدارشناسی^۸، دریافت حسی - ادراکی و زیبایی‌شناختی در متون ادبی بحث کرده و در این زمینه بر تأثرات عاطفی که تحت نظارت و کنترل جهت‌گیری گفتمانی قرار دارند، تأکید کرده است. کتاب *احساسات بی‌نام* اریک لاندوفسکی (۲۰۰۴) در واقع تبیین مفاهیم پدیدارشناسی از جمله هم‌حضور، حضور، تن و دیگر ادراکات حسی در تعاملات انسانی و معرفی نظام تطبیق است. از کتاب‌های دیگر لاندوفسکی، *تعامل‌های خطری*^۹ (۲۰۰۵) است که در آن نظام‌های معنایی و تعاملی یعنی نظام‌های برنامه‌مدار^{۱۰}، *مجاب‌سازی*^{۱۱}، *تصادف*^{۱۲} و تطبیق را بررسی کرده است. نویسندگان کتاب *راهی به نشانه‌معناشناسی سیال* (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸) به تحلیل نشانه - معنای متن ادبی پرداخته و با تکیه بر دریافتی حسی - ادراکی، در فرایندی تنشی و جریان گستره‌ای^{۱۳} و فشاره‌ای^{۱۴}، الگویی را برای گفتمان سیال و پویا و درحال «شدن» ارائه کرده‌اند. در کتاب *روایت‌شناسی کاربردی* (عباسی، ۱۳۹۳) مبانی اصلی موقعیت‌های روایی، پی‌رنگ و نحوه روایی کنشگران به صورت روشمند و تخصصی تحلیل شده؛ رویکرد علمی این مبانی نشانه - معناشناسی روایی مکتب پاریس و روایت‌شناسی ژرار ژنت و ژب لینت ولت است. پیکره‌های این کتاب از روایت‌های گوناگون، فیلم‌های روایی و تئاتر است؛ نیز گونه‌شناسی قصص قرآن در آن آمده است. شعیری در کتاب *نشانه - معناشناسی ادبیات* (۱۳۹۵)، نظام‌های گفتمانی کنشی - تنشی - شوشی و بوشی را تبیین کرده و با تحلیل نمونه‌هایی از آثار ادبی، الگویی برای تحلیل گفتمان ارائه داده است. چندلر^{۱۵} در *مبانی نشانه‌شناسی* (۱۳۹۴) تمرکز خود را بر تبیین مفاهیم اصلی و کلیدی نشانه‌شناسی ساخت‌گرا و پساخاک‌گرا نهاده است. از مباحث کلیدی در ارتباط با بحث اغتشاش

دلالت‌پردازی در کتاب چندلر این است که نظریه‌پردازان پسامدرن مدعی گسست کامل دال و مدلول هستند و از آن‌ها به دال تهی یا شناور یاد می‌کنند. در کتاب معنا به‌مثابه تجربه زیسته گذر از نشانه‌شناسی کلاسیک به نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی (معین، ۱۳۹۴)، چرخش نشانه‌شناسی به سوی دورنمای پدیدارشناختی و از این طریق نظام تطبیق بررسی و تبیین شده است. کتاب ابعاد گمشده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک «نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل» (معین، ۱۳۹۶) بحث نظام‌های گفتمانی از دیدگاه لاندوفسکی، از جمله نظام‌های گفتمانی برنامه‌مدار، مجاب‌سازی، تطبیق و نیز امنیت و خطر را به پیش کشیده است.

از جمله مقالات نوشته‌شده با رویکرد نشانه - معناشناسی گفتمانی عبارت‌اند از: «از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا تا نشانه معناشناسی گفتمانی» (شعیری، ۱۳۸۸) که به تبیین این رویکرد، به‌ویژه در متون ادبی، پرداخته است. «مقاله نشانه - معناشناختی زیبایی‌شناسی در گفتمان ادبی» (شعیری، ۱۳۸۹) که سه نوع دریافت ادبی را از ژنیاسکا^{۱۶} (۱۹۹۷) بیان کرده است: دریافت ارجاعی که در آن زبان و دنیا با یکدیگر همخوانی دارند؛ دریافت معناشناسانه که در اینجا فاصله بین دال و مدلول افزایش می‌یابد؛ دریافت حسی که منجر به ایجاد رابطه‌ای حساس بین شوشر و دنیا است. مقاله «مقاومت ممارست و مماشات^{۱۷} گفتمانی: قلمروهای گفتمان و کارکردهای نشانه - معناشناختی آن» (شعیری، ۱۳۹۴) گفتمان را از دیدگاه نشانه - معناشناختی، کنشی می‌داند که شکل‌گیری آن مبتنی بر چهار عامل اساسی است: جهت‌مندی، موضع‌داری، زاویه دید و روی آورد. نیز درباره مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی بر این باور است که هر کنش گفتمانی آزادسازی میزانی از انرژی است که فرایند گفتمانی و پویایی آن را تضمین می‌کند و همین انرژی سبب ایجاد فضای مقاومت، ممارست و حتی مماشات گفتمانی می‌شود.

۲. چارچوب نظری

۲-۱. نظام تطبیق

نظام محافظه‌کاری یکی از نظام‌های گفتمانی است که در آن کنشگر تحت شرایط شویشی قرار گرفته و به فضای انفعالی تن می‌دهد. شاید بتوان ادعا کرد که نظام نشانه‌ای محافظه‌کاری ارتباط مستقیم با فضای عاطفی دارد. ترس، تردید و عدم اعتماد به نفس از مجموعه عواملی هستند که این فضای عاطفی را ایجاد می‌کنند و در پی آن مانع از ورود به جهان کنش می‌شوند. این نظام گفتمانی مبتنی بر اصل تطبیق است. از دیدگاه نشانه - معنایی، کنشگری که در نظام تطبیق قرار می‌گیرد، خود را همواره با توجه به دیگری معنا می‌کند. اگر این فضای عاطفی بیش از حد توسعه یابد، سبب انفعال اغراق‌آمیزی در کنشگر می‌شود. این فضای عاطفی می‌تواند همه تصمیمات کنشگر را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین عناصر نشانه‌ای که سبب رشد فضای محافظه‌کاری در کنشگر می‌شوند، دو فعل مدال^{۱۸} «بایستن و نتوانستن» هستند که تحقق این افعال سبب تغییر در رابطه من با خود از یک سو و رابطه من با دیگری از سوی دیگر می‌گردند. یکی از نتایج این تغییر، مماشات گفتمانی است. در واقع مماشات گفتمانی امری است که به بازتعریف رابطه من و دیگری منجر می‌شود. این بازتعریف سبب می‌گردد تا یک دیگری بین من و خود قرار گیرد؛ دیگری‌ای که بیرون از من قرار دارد و ممکن است جامعه یا هر کنشگری باشد. گاهی هم این دیگری بخشی از خود من است که از من جدا می‌گردد و بین من و خود قرار می‌گیرد. پس مماشات سبب گسست^{۱۹} بین من و خود می‌شود. به این ترتیب، انسجام کنشگر تهدید می‌شود و در ادامه کنشگر به ناکنشگر^{۲۰} تبدیل می‌گردد. در این حالت، کنشگر حضور دارد، اما حضورش مکانیکی است.

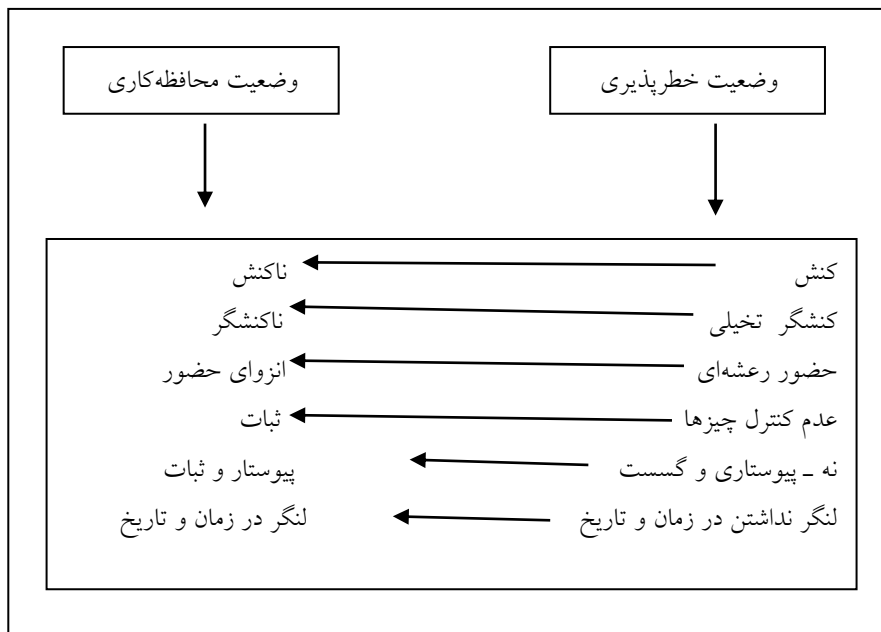
از دیدگاه روایت‌شناختی، کنشگر محافظه‌کار با کنش^{۲۱} فاصله می‌گیرد. او به جای اینکه خود را در مرکز کنش قرار دهد، بیشتر به تفسیر شرایط کنشی می‌پردازد. در این حالت، همان‌طور که دریدا تأکید می‌کند، محافظه‌کار برخلاف کنشگر رخدادی، خود را

درون نظم تاریخی زمان قرار می‌دهد تا همواره فرصت نگاه از دور را ازدست ندهد. دریدا، سوسانا و نوس^{۲۲} (81-89: 2001) کنشگر رخدادی را کسی می‌دانند که قادر به «گسست و شکاف در جریان نظم تاریخی زمان» است. همین نکته است که ما را وامی‌دارد تا نظریه گفتمان خیزایی یا رعشه‌ای را بیان کنیم. طبق این دیدگاه، وقتی سنگی را داخل برکه آب ساکنی پرتاب می‌کنیم، دایره‌های بی‌شماری در سطح آب شکل می‌گیرد که خیزاب می‌نامیم. اگرچه مسبب شروع شکل‌گیری این دایره‌ها ما هستیم، هیچ تعهدی در توقف آن‌ها در نقطه مشخصی نداریم. مسئله مهم این است که ما عامل اصلی به هم ریختن سکون آب و تلاطم آن هستیم. اما شکی نیست که هرچه پرتاب قوی‌تر باشند، این دایره‌ها بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند و سطح گسترده‌تری را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این فضای متلاطم، هر دایره‌ای به دایره بعدی می‌پیوندد و سپس از آن جدا می‌گردد؛ چراکه قبل از تحقق دایره بزرگ‌تر، در آن متلاشی و محو می‌شود. پس دایره‌ها در پیوست و گسست با یکدیگر در برکه ایجاد رعشه می‌کنند. این همان معنای گسست در نظم تاریخی زمان است. اینک اگر به گفتمان رجوع کنیم، متوجه می‌شویم که در ارتباط با هر پدیده‌ای امکان شکل‌گیری روایتی محدود یا گسترده در ذهن ما فراهم می‌آید. چنین روایتی می‌تواند به شکل خیزاب در جهان بیرون تداوم یابد و تکثیر پیدا کند. روایت پرتاب‌شده به بیرون امکان تکثیر به شیوه کنش‌های متعددی دارد که ما شرایط کنترل همه آن‌ها را نداریم. به همین دلیل گفتمان خیزایی شکل می‌گیرد که خطرپذیر است. بنابراین گفتمان رعشه‌ای را می‌توان فضای گسترده‌ای دانست که از کنشگر مهبای تلاقی با جهان آغاز می‌شود و تا جهان بیرون تداوم می‌یابد و در آن تکثیر پیدا می‌کند، بی‌آنکه ما تعیین‌کننده پایان آن باشیم یا پایان آن را تحت کنترل خود بگیریم.

محافظه‌کار در نقطه مقابل این دیدگاه می‌ایستد. در اینجا و با توجه به این تفکر فاصله‌پندار کنشگر محافظه‌کار می‌توان به اندیشه ریکور در کتاب *زمان و روایت* اشاره کرد که کنش را امر تاریخی می‌داند. در واقع از دیدگاه ریکور، کنش رخدادی است که

در گذشته شکل گرفته و ثبات یافته است. چنین کنشی مستقل از هر نوع جریان‌سازی جدید است. به دلیل همین ثبت تاریخی است که زمان به زمان بشری تبدیل می‌شود. «زمان به این دلیل زمانی بشری است که قابلیت روایت‌پذیری دارد» (Ricoeur, 1991: 17). چنین قابلیت‌هایی یعنی اینکه کنش وجه تاریخی یافته است؛ چون فقط یک بار رخ داده و تثبیت شده است؛ یعنی محافظه‌کار کسی است که به جای شرکت در کنش و تولید رخداد، کنش‌های شکل‌گرفته در تاریخ را تفسیر می‌کند و براساس تفسیرها بیشتر نظاره‌گر است تا کنشگر. او سعی می‌کند با فاصله از کنش، از وجه تاریخی آن درس گرفته، تا آنجا که می‌تواند با اتکا به کنش‌های موجود، از ایجاد هزینه برای ورود به کنش جدید خودداری کند. به همین دلیل است که محافظه‌کار در نظام مماشات قرار می‌گیرد و بیشتر در پی استفاده از شرایط تثبیت‌یافته است؛ چراکه انتخاب او نظام اطمینان است و نگرش وی مبتنی بر بهره بردن از فضای امن. به قول شعیری (۱۳۹۴: ۱۲۶)، مماشات استمرار سبک زندگی را آن‌گونه که در لایه‌های جمعی حضور تثبیت یافته است، تقویت می‌کند و به تعریف هنجارها از نگاه دیگری می‌پردازد. در اینجا فعل وجهی بایستن و نتوانستن در کنشگر تقویت می‌شود و وی با قرار گرفتن در شرایط ناکنش^{۳۳}، همسویی با جهان موجود و نظام ثبات را انتخاب می‌کند. منظور از فعل بایستن این است که شرایط موجود را بپذیریم و درون نظم تاریخی کنش‌های ثبات‌یافته حرکت کنیم و از هر نوع گسست و خطر خودداری نماییم. فرایند زیر شکل‌گیری مماشات را نمایش می‌دهد:

افزایش فشارهای فرهنگی و سنتی ← ایجاد شرایط نفی و نه‌کنش با تقویت نظام نتوانستن
 ← ورود به فضای عاطفی (ترس، تردید و عدم اعتماد به نفس) ← انزوای حضور ←
 تبدیل به ناکنشگر ← پیوند با کنش‌های تثبیت‌شده و رشد محافظه‌کاری ← اتکا بر شرایط
 ایجابی (با استقرار درون نظام بایستن)



شکل ۱. طرح‌واره نمایشی تقابل وضعیت کنشی و وضعیت محافظه کاری (تطبيق)

۲-۲. نظام خطرپذیری: گسست و رخداد

خطرپذیری مبتنی بر نظام رخدادی است. زیلبرگ^{۲۴} (۲۰۰۶)، یکی از بنیان‌گذاران نظام تنشی معنا، اعتقاد دارد که رخداد در ارتباط مستقیم با فشاره است. اگر جنس رخداد فشاره‌ای باشد، خطرپذیری دیگر متکی بر زمان تاریخی نیست. درحالی که محافظه‌کاری جنس گستره‌ای دارد؛ یعنی در زمان گسترده می‌شود و به همین دلیل متکی بر شناخت و شاید نوعی عقل‌گرایی باشد. اما رخداد مبتنی بر وجه آتشین حضور یعنی هم شتاب و هم هیجان است. درواقع رخداد ما را با کنشگری مواجه می‌کند که دیگر براساس اصل ارجاع‌پذیری، از زمان تاریخی پیروی نمی‌کند و خود در مقام آفرینش زمانی جدید و رخدادی قرار می‌گیرد؛ به همین دلیل هویت تثبیت‌شده ندارد. او در فضای ارجاع‌دهی دچار اختلال می‌شود و در فضایی که بیشتر تخیل‌محور است،

قرار می‌گیرد. در اینجا شرایط شوش‌محوری و کنش‌محوری هر دو جریان دارند. شعیری (۱۳۹۵: ۹۱) بر این باور است که شوش وضعیتی چندلایه است: ۱. ارتباط با دنیای بیرون؛ ۲. تمایز حضور با توجه به تغییر وضعیت؛ ۳. پیوند دادن حضور خود با حضور دیگری؛ ۴. متوجه احساس حضور خود شدن؛ ۵. برجسته کردن احساس حضور خود؛ ۶. برجستگی حضور را گفتمانی کردن. شوش راه را بر تخیل می‌گشاید و کنش راه را بر اقدام و رخداد. کنشگر همواره در چالش و تردید قرار دارد و همین امر او را وارد نظام فشاره‌ای می‌کند. برگسون^{۲۵} فیلسوفی است که اعتقاد دارد همواره «تفکراتی که متعلق به ما نیستند و در سطح روساختی زبان جاری‌اند، بسیار راحت‌تر بروز می‌یابند» (1985: 65). او تأکید می‌کند که بسیاری از آنچه در عمق وجودی ما نهفته است، راه بروز نمی‌یابد، مگر اینکه در شرایطی بسیار خاص به جریانی رخدادی تبدیل شود. این فیلسوف خاطر نشان می‌کند که تمایلات ما بیشتر از نوع محافظه‌کاری و تطبیق‌پذیری هستند؛ به همین دلیل با روساخت‌هایی که وجه بیرونی حضور هستند، تطبیق بهتری داریم.

بر اساس نظریه فلوش^{۲۶} (1995: 34-35)، هویت دو گونه اصلی دارد که «همان^{۲۷}» و «غیر^{۲۸}» نامیده می‌شود. فلوش معتقد است که هویت «همان» با اتصال گفتمانی^{۲۹} ارتباط دارد و هویت «غیر» با انفصال گفتمانی^{۳۰} در فرایند اتصال گفتمانی، سه عامل من، اینجا و اکنون حضور خود را به‌ثبت می‌رسانند و در انفصال گفتمانی، این سه عامل به غیرمن، غیراینجا و غیراکنون تبدیل می‌شوند. در واقع هرگاه هویت^{۳۱} بر جنبه‌های ماندگاری بر خود اصرار داشته باشد، ما با جریان «همان» یا «خودهمانی» هویت مواجهیم؛ اما هویتی که بر گذر از خود و نزدیک شدن به دیگری اصرار داشته باشد، هویت «دگر محور» است که در پی انفصال گفتمانی، دگردیسی و پذیرش خطر است. این درحالی است که هویت در جریان خودهمانی به دنبال ایجاد قدرت است؛ یعنی اینکه تثبیت شرایط موجود را ترجیح می‌دهد تا از هر نوع حادثه‌جویی و خطرپذیری در

امان باشد. قدرت مبنای خودماندگی است. اگر هویت بتواند به قدرت تکیه کند، خودماندگاری تضمین و تثبیت می‌گردد. در این صورت، دیگر شرایط زیستی کنشگر به‌خطر نمی‌افتد. همان‌طور که در بالا توضیح دادیم، محافظه‌کاری یعنی هویتی مبتنی بر خودهمانی و تکرار. چنین هویتی در پی تولید رخداد نیست؛ اما هویت دگر محور هویت انرژی محور است. هویت دگر محور با خطرپذیری، حتی می‌تواند در قالب شخصیت‌های دیگر ظاهر شود و به‌جای آن‌ها به ایفای نقش پردازد و شرایط ایجابی را نفی کند. خطرپذیری یعنی انتخاب دگرذیسی؛ کنشگر با ایجاد برش و شرایط گسست، از وضعیت تثبیت‌شده و هویت ثابت رهایی پیدا می‌کند.

در این‌گونه نظام، با گفتمانی تنشی^{۳۲} از نوع پویا، نوسانی و نه - پیوستار^{۳۳} مواجهیم. گفتمان تنشی از دو منطقه فشاره‌ای (کیفی) و گستره‌ای (کمی) تشکیل شده است. منطقه فشاره‌ای بر بُعد عاطفی، حضور کیفی، شوشی و منطقه گستره‌ای بر بُعد شناختی، حضور کمی و کنشی دلالت دارد. اگر فضای فشاره‌ای رشد داشته باشد، اوج کارکرد عاطفی رخ می‌دهد؛ درحالی که با افزایش فضای گستره‌ای، نظامی شناختی و رشد کمی حاصل خواهد شد. بنابراین در ارتباط با هویت خطرپذیر، کنشگر در فضای تخیل‌پروری و شوش‌محوری قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه هویت غیرمبتنی بر انفصال گفتمانی غیرمن، غیراینجا و غیراکنون است، کنشگر دچار تردید و چالش می‌شود. همان‌طور که در بالا توضیح دادیم، کنشگر خطرپذیر در تلاقی با جهان پدیده‌ها، به نظام تخیل‌روایی وارد می‌شود و سپس تخیل او بازتابی در جهان بیرون دارد که دامنه وسعت آن هیچ محدودیتی نمی‌شناسد؛ چراکه سنگ پرتاب‌شده در آب انرژی را تولید می‌کند که پایان دایره‌های آن را کنشگر پرتاب‌کننده مدیریت نمی‌کند. به همین سبب است که وارد شرایط بحران و خطر می‌شویم. بنابراین هویت دگر محور و خطرپذیر را این‌گونه می‌توان نشان داد:

هویت دگر محور ← وضعیت شوشی و تخیلی ← افزایش فشاره ← سلب و گسست از
 هویت ثابت و تکراری ← بازتاب تخیل خطرپذیر در جهان بیرون، ← تلاطم و آشوب
 ← رخداد و ایجاد هویت‌های دگر محور ← بحران معنا ← زایش معنا

۳. تحلیل داده‌ها

تعدادی افراد مهاجر و تبعیدی در طبقه ششم ساختمانی در فرانسه زندگی می‌کنند. مالک ساختمان پزشکی ۸۹ ساله و فرانسوی است که به دلیل عقاید آرمان‌خواهی‌اش، این افراد را در ساختمان جای داده است. وی با همسر خود ماتیلد و سگی به نام گابیک زندگی می‌کند. راوی (گفته‌پرداز) یدالله نام دارد. تعدادی افراد ایرانی و غیرایرانی همسایه او هستند که به سبب مشکلات تبعید و غربت، دچار بیماری‌های روحی و روانی از قبیل پارانویا شده‌اند. از مهم‌ترین حوادث زندگی راوی ازدست دادن محبوب خود در چهارده سالگی است. از آن زمان به بعد، وی دچار اختلال در هشیاری و بی‌هویتی می‌شود و با نفوذ سایه‌اش در بدنش، بحران هویت در وی شکل می‌گیرد. تازه‌واردی به نام پروفت به آن ساختمان نقل مکان می‌کند. پروفت یک بار به فردی به نام سید حمله می‌کند و بار دیگر راوی را به قتل می‌رساند. این موضوع سبب ترس و اضطراب ساکنان می‌شود و راوی پس از مرگ، مورد سؤال و جواب نکیر و منکر قرار می‌گیرد و روح وی در قالب سگ صاحب‌خانه (گابیک) حلول می‌کند.

۳-۱. نظام کنشی^{۳۴} (تقابلی) و تعاملی از نوع تطبیق حسی

نمونه ۱:

تمام دیشب باد می‌آمد [...] چند بار برخاسته بودم پنجره را ببندم اما هر بار شعر
 شاعری گمنام مرا منصرف کرده بود. باد مثل دریایی وحشی موج برمی‌داشت و
 هر بار پیچیده در صدای افتادن و صدای شکستن به در و دیوار سر می‌کوبید. فکر
 کردم باد پنجره اتاقم را با خود می‌برد و لبه بیرون‌زده شیشه پنجره، اندکی دورتر،

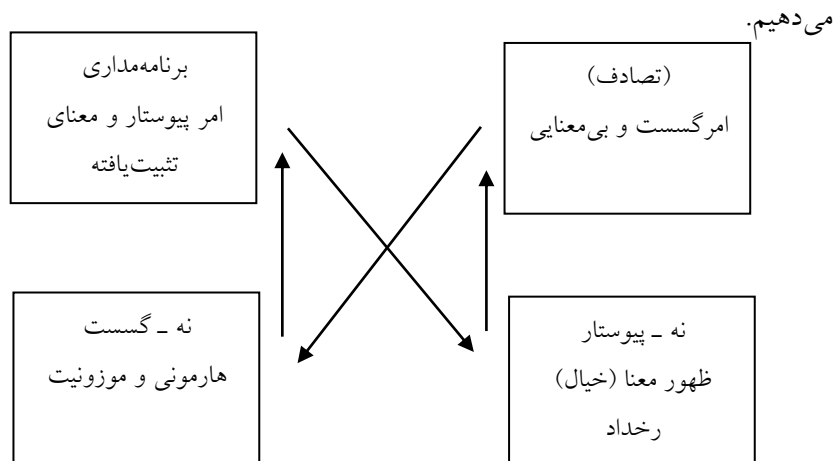
گردن عابر نگون بخت را قطع می کند. شیشه خون آلود روی آسفالت هزار تکه می شود و سر بریده عابر تا جلوی در مغازه نانوايي قل می خورد. از تصور این منظره چنان به رعشه افتادم که بی اختیار به طرف پنجره خیز برداشتم، گویی این خیز تداوم همان رعشه بود که دایره هاش، مثل دایره های سنگی افتاده در برکه، از وحشت درون تا پای پنجره وسعت گرفته بود (قاسمی، ۱۳۹۵: ۱۵۹-۱۶۰).

عدم تناسب بین پلان های زبانی، طغیان دال بر مدلول یا مدلول بر دال، تداخل شوش در شناخت و کنش و عدم تفکیک بین عناصر سازه ای که بنیان کنش ها را رقم می زنند، سبب بهم ریختگی و خطر می شوند. جهان پدیده ای غیر قابل کنترل است که می تواند ما را به سوی تصادف^{۳۵} یا رخداد سوق دهد. در روایت مورد بحث، سوژه درگیر روزمرگی و جهان شناختی است. جهان شناختی برنامه محور، قابل کنترل و پیش بینی است و مبتنی بر امر پیوستاری بوده و امنیتی نسبی دارد. اما سوژه به طور نامنتظر با باد مواجه می شود. باد یک امر نه - پیوستار است که از اصل آشوب پیروی می کند و نیز بدون برنامه و خارج از منطق عمل می نماید. به نظر معین (۱۳۹۴: ۶۷)، گسست ها و تصادفات احتمالی که در مسیر معمول چیزها به وجود می آیند، ما را از برنامه مداری خارج می کنند و بیشترین تردیدها را در سطحی شناختی پدید می آورند. در دنیای نشانه ها، کنشگر با تکیه بر دریافت حسی - ادراکی (دیداری، شنیداری و بوایی) و مبتنی بر حضور، در مواجهه با پدیده باد قرار می گیرد که این امر او را وارد نظام تخیل می کند. در اینجا چند بار از جا بلند می شود تا پنجره را ببندد. کنش بستن پنجره از یک نظام برنامه مدار قاعده مند و دارای منطق تبعیت می کند. اما با ورود به فضای حسی - ادراکی و مبتنی بر حضور تخیلی - عاطفی، سوژه وارد تعامل، رایزنی و هم حسی با پدیده باد می شود. در واقع سوژه خود را به دامان باد می سپارد و در اوج بهره مندی از دنیای حسی، به رضایتمندی کامل می رسد. هنگامی که شوشگر در رابطه ای حسی - ادراکی با پدیده باد (جهان) و در گسست با جهان شناختی قرار می گیرد، ما وارد لحظه ناب معصومیت حضور می شویم و در شرایط تطبیق حسی با

پدیده باد قرار می‌گیریم. (این همان لحظه‌ای است که بریده شدن سر عابر توسط پنجره که باد مسبب آن است، تصور می‌گردد. آیا سوژه در کنار باد یک قاتل پتانسیل است، چون زودتر از آنکه باد وارد عمل شود او نتیجه‌گیری نهایی خود را می‌دهد؟) لاندوفسکی (2004: 124) این ادراک بی‌واسطه را مبتنی بر «میل ناب» می‌داند. در چنین حالتی نه با یک نظاره‌گر (سوژه و تن - ابژه)، بلکه با دو تن که در حضوری مشترک و بی‌واسطه یکدیگر را درمی‌یابند، مواجهیم. اما در فرایند تعاملی حسی بین سوژه و باد، فضای پدیداری سبب می‌شود تا سوژه حضور نمادین خود را تقویت کند؛ به همین سبب ارتباط با لایه‌های عمیق هستی را برقرار می‌کند. مطابق دیدگاه هوسرل، سوژه با اصل پدیده مواجه می‌شود. گرمس (۱۳۹۸: ۱۱۱) معتقد است که معنا آن چیزی نیست که فوری خود را می‌نماید. معنای فوری از پیش شکل گرفته و مکانیکی است. معنا زیر پوست چیزها نهفته است و برای دستیابی به آن رابطه حسی لازم است. لاندوفسکی (2005: 45) بر این باور است که آنچه برای دو طرف شرکت‌کننده در جریان تعاملی اهمیت دارد، آن است که هریک بتوانند جایگاه خود را با توجه و نسبت به جایگاه دیگری «تراز» کنند. بنابراین نظام هم‌ترازی نظامی است استوار بر ایجاد حس مشترک؛ یعنی به جای ایجاد باور، حس مشترک است که اهمیت دارد. توضیح اینکه، ما در فرایند ارتباطی‌ای قرار می‌گیریم که راز اصلی آن را باید در مسری بودن احساسات دو طرف تعامل جست‌وجو کرد. بنابراین در اینجا تعامل حسی - ادراکی شوشرگر با دنیا (باد) به وجود می‌آید که سبب می‌شود بتوانند قابلیت پنهان خود را آشکار و یکدیگر را کشف کنند و این باعث نزدیکی شوشرگر و دنیاست. این تعامل آن‌ها را به سوی هم‌گرایی و هم‌حسی می‌برد و سبب می‌شود تا سوژه پر از حضور^{۳۶} ابژه و ابژه پر از حضور سوژه گردد (دایره‌های سنگی افتاده در برکه) و بده‌بستانی بین این دو صورت بگیرد. در این تعامل، زمان نیز کیفی و منعطف است؛ زمان در لحظه است که معنا می‌دهد (به رعشه افتادن). شوشرگر در فضای حسی، از تصور اینکه باد گردن عابری را قطع کند، به رعشه

می‌افتد. در واقع به سبب این تکانه است که شوشگر بی‌اختیار به سمت پنجره «خیز» برمی‌دارد. «خیز برداشتن» در اینجا مبتنی بر نظام گفتمانی رعشه‌ای است. در این زمینه برای چگونگی شکل‌گیری رخداد و تغییر ناگهانی در سوژه می‌توانیم به مثالی از پروست (1987: 44) اشاره کنیم که چشیدن «جرعه‌ای از چای که خرده‌های کیک مادلن در آن حل شده است» چنان دنیای او را درهم می‌ریزد که این لحظه او را با ثانیه قبلش متفاوت می‌کند؛ یعنی اینکه او ناگهان خود را موجودی نیرومند، خدشه‌ناپذیر، بسیار توانا و خوشبخت می‌یابد. این تغییر ناگهانی نتیجه همان «رعشه‌ای» است که نتیجه گریز از عادت به دلیل پرتاب سنگ به درون برکه آب ساکن است.

معین (۱۳۹۴: ۶۹) که دیدگاه لاندوفسکی در مورد چهار نظام معنایی را بیان کرده است، طرح‌واره‌ای را براساس مربع معنا ارائه داده که ما با اندکی تغییر به شیوه زیر نشان



شکل ۲. طرح‌واره نظام‌های گفتمانی لاندوفسکی

(معین، ۱۳۹۴: ۷۰)

وزش باد که سبب تولید نظامی غیرقابل کنترل و مبتنی بر آشوب است، به بروز امر نه - پیوستار و رخدادی منجر می‌شود که از هیچ منطقی پیروی نمی‌کند. در چنین شرایطی سوژه می‌خواهد آن را کنترل کند، پس از جا بلند می‌شود. از جا برخاستن برای

بستن پنجره جهت کنترل حادثه یک نظام کنشی و برنامه‌مدار است. بنابراین اینجا روایت تقابلی رقم می‌خورد. سوژه می‌خواهد با بستن پنجره از فاجعه جلوگیری کند؛ ولی موفق به بستن پنجره نمی‌شود. در این مرحله، تطبیق با هستی آغاز می‌شود؛ یعنی در تعاملی حسی - ادراکی از جنس حضور، تن سوژه و باد در رابطه هم‌ترازی از نوع حسی قرار می‌گیرند. در اینجا است که هم‌آیی کنشگر با دنیا تحقق می‌یابد و از شناخت منطقی فاصله می‌گیرد (هر بار شعر شاعری مانع از بستن پنجره و کنترل باد می‌شود)؛ در نتیجه رابطه ارجاعی دچار اختلال می‌شود. برای لحظه‌ای، سوژه محو باد می‌شود و باد با تمام تن خود، پذیرای حضور سوژه می‌گردد. در این شرایط، تطبیق، یعنی هارمونی و موزونیت (امر نه - گسست)، صورت می‌گیرد. رابطه باد و سوژه از نوع پدیداری است. معنای ارجاعی در مقابل معنای پدیداری قرار می‌گیرد. تعلیق در کنش صورت می‌پذیرد. سوژه می‌خواهد از تصادف و گسست جلوگیری کند؛ ولی هر بار شعر شاعری او را پس می‌زند. نظام کنشی متوقف می‌گردد. سوژه وارد نظام تخیل و نه - پیوستار می‌شود. نظام تخیل که ریشه در حضور باد دارد، سبب هم‌آیی سوژه و باد می‌گردد. این هم‌آیی موجب تولید رعشه و خیزش غیرارادی او می‌شود. هنگامی که سوژه بی‌اختیار به طرف پنجره خیز برمی‌دارد، این خیز برداشتن یک رخداد است. در واقع رخداد اتفاقی است که بدون دخالت کنشگر شکل می‌گیرد. در این زمینه معین (۱۳۹۴: ۶۵) می‌گوید همان‌گونه که رخداد زیبایی‌شناختی^{۳۷} با آشکارگی خود در بطن جهان پیوستار و یک‌نواخت روزمره، ما را از آن رها می‌کند، اینجا نیز رخداد احساسی، مانند «ترس»، «ناامیدی»، «وحشت» و «رعشه» سوژه را از آن رخوت احساسی می‌رهاند. با ورود سوژه به نظام نه - پیوستار، فضای عاطفی شکل می‌گیرد و به سوی زایش معنا گام برمی‌داریم. در واقع هرچه به نظام تصادف، یعنی امر گسست آشوب و اغتشاش، نزدیک شویم، خطرپذیری بیشتری خواهیم داشت؛ یعنی شاهد طغیان دال‌ها بر مدلول‌ها و نیز مدلول‌ها بر دال‌ها هستیم و هرچه به نظام امنیت و بدون خطر نزدیک شویم، به

محافظه‌کاری که اساس آن بر تطبیق و همسویی با جهان است، نزدیک شده‌ایم. آنچه سبب دوری و نزدیکی دال‌ها به مدلول‌های خود می‌شود، عامل جسمانه است. گِرمس در این زمینه بر این باور است:

جسمانه پایگاهی است که احساس و ادراک سوژه در آن جای می‌گیرد و منشأ جابه‌جایی مرزهای معنایی می‌شود. معنا در آغاز نیازمند دنیای حسی - ادراکی است که در آن جسمانه با موضع‌گیری خود، رابطه بین سطح بیان و سطح محتوا را با مرزهای معنایی که قابل جابه‌جایی است، برقرار می‌سازد. معنا کنشی است که سبب اجتماع و ارتباط این دو کلان‌نشانه - معنا می‌شود. این استنباط به واسطه حضور جسمانه‌ای یعنی جسم انتزاعی سوژه یا گفته‌پرداز انجام می‌شود. جسمانه این قابلیت را دارد که هم‌زمان به هر دو کلان‌نشانه - معنا متعلق باشد و بین این دو کلان‌نشانه - معناست که جسمانه به موضع‌گیری می‌پردازد (8: 1986).

در جریان خطرپذیری، (وزش باد) سوژه بین دو کلان‌نشانه - معنا یعنی باد و پنجره قرار می‌گیرد. او می‌خواهد پنجره را ببندد، اما نمی‌تواند. پس وارد نظام تخیل می‌شود و در این حالت است که دچار رعشه می‌گردد. در اینجا با گفتمانی تنشی، همراه با عوامل پویا و تثبیت‌نشده که عدم همسویی کنشگر با دنیا را در پی دارد، مواجهیم؛ بنابراین مشاهده شد که چگونه در این گفتمان، از برنامه‌مداری فاصله می‌گیریم و به نظام خطرپذیری وارد می‌شویم. همین نظام خطرپذیری موجب تولید رخداد و تخیل می‌شود که نتیجه‌اش رعشه و ناامنی مطلق نشانه‌ای است. سرانجام نامنی و رعشه موجب تولید زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی از نوع باروکی (بدون هیچ قاعده و قانون تعینی) می‌شود.

۲-۳. استعاره‌پروری و خطرپذیری

نمونه ۲:

«بیشتر شب‌ها می‌آمدم پیش سید تا رنج شکست‌هایی را که در صحنه‌های دیگری خورده بودم با طعم پیروزی در صفحه شطرنج تلافی کنم و جایی که نبردها معنا داشت واقعی‌تر از نبردهای دیگر به نظر می‌رسید» (قاسمی، ۱۳۹۵: ۲۴).

سوژه که در شرایط و وضعیت ملامت، کسالت و نیز معنازدایی به سر می‌برد، با اتکا بر شرایط حسی - ادراکی و فضای شوش‌محور، راه تخیل بر وی گشوده می‌شود. در چنین فضایی، سوژه وارد نظام فشارهای می‌شود و این فضا سبب تردید در شناخت و به‌وجود آمدن سلب و گسست در وی می‌شود. همان‌گونه که برگسون (۱۹۸۵) معتقد است، تفکراتی که متعلق به ما نیستند و در سطح روساختی زبان جاری‌اند، بسیار راحت‌تر بروز می‌کنند. بنابراین گفته‌پرداز (یدالله) از فضای ارجاعی دور می‌شود. وی برای امیدواری به آینده بازی شطرنج را استعاره از زندگی فرض می‌کند و بدین وسیله زندگی را از معنای تثبیت‌شده و هنجار دور می‌کند. در شرایط خطرپذیری، خطر کردن سبب شکل‌گیری فضای رخدادی و استعاره‌ای می‌شود. استعاره تحمیل معنایی اضافی بر زبان است. در مبحث استعاره، معین (۱۳۹۲: ۱۳۳) بر این باور است که شاعر با کار بر روی ماده‌مقاوم زبان، به آن معناهای اضافی را تحمیل می‌کند؛ یعنی این معنا از طریق گذشتن از هنجارهای زبانی از جمله هنجارهای معنایی، گرامری، نحوی و غیره حاصل می‌شود. از این منظر، استعاره را می‌توان نوعی خطر کردن با زبان دانست. به عبارت دیگر، شاعر خود را در معرض خطر با زبان قرار می‌دهد که با این خطر کردن و بازی شطرنج سبب شکل‌گیری معانی و ارزش‌های نوی می‌شود. از جهتی درباره پادهای استعاری رضایی و دیگران (۱۳۹۶: ۱۳۹-۱۴۰) بر این باورند که در نشانه - معناشناسی یکی از کارکردهای مهم استعاره، ترمیم است. ترمیم گاهی به معنای قطعیت و درمان همیشگی زخم ایجادشده نیست؛ اما می‌تواند مانند دارویی عمل کند که شاید بخشی از حضور احساسی و عاطفی شخصی را که در رابطه دچار اختلال یا آسیب شده است، درمان کند. در اینجا آوردن پاد استعاری شطرنج، پیروزی و فتح نمادین همانند دارویی است که برای درمان و تحمل زخم‌های زندگی اوست. سوژه با استفاده از استعاره شطرنج بر جنبه‌های ایجابی گفته خود تأکید می‌کند و باور مخاطب را افزایش می‌دهد تا اینکه اثرگذاری بیشتری داشته باشد. به اعتقاد برگسون، افکاری که

متعلق به ما نیستند و در سطح روساخت راحت‌تر بروز می‌کنند، سبب به‌وجود آمدن گسست و رخداد می‌شوند. همان‌گونه که معین در مورد رخداد احساسی معتقد است: «گسست یک‌باره و ناگهانی سوژه را از سیر معمولی جریان زندگی خارج کرده و او را به فضای احساسی تنشی غیرمترقبه‌ای وارد می‌کند» (۱۳۹۴: ۶۵) که وجود این فضا سبب شکل‌گیری وضعیت بازخطرپذیری شده است.

۳-۳. هویت دگر محور

نمونه ۳:

تعداد شخصیت‌های من بی‌نهایت بود. من سایه‌ای بودم که نمی‌توانست قائم‌به‌ذات باشد؛ پس دائم باید به شخصیت کسی قائم می‌شدم. دامنه انتخاب هم بی‌نهایت بود. گاه ماکس فن سید می‌شدم، گاه ژرار فلیپ و گاه ژان پل سارتر، گاه داستایوفسکی و گاهی هم جان کاساویتس، حساب‌و‌کتابی در کار نبود. آدم بلهوسی بودم و گاهی هم می‌رفتم به قالب طرف مقابلم و او که گه گیجه می‌گرفت من به خنده می‌افتادم و او نمی‌دانست چرا و بهش بر می‌خورد (قاسمی، ۱۳۹۵: ۸۳-۸۴).

گفته‌پرداز با گذر از هویت تثبیت‌شده، یعنی یدالله، و با اتکا به شرایط حسی - ادراکی و پذیرش شرایط بحران و خطر، همان‌گونه که فلوش (۱۹۹۵) معتقد است، به هویت غیر و دگر محور که مبتنی بر انفصال گفتمانی است، نزدیک می‌شود. با وجود چنین شرایطی، با ازدست دادن یک‌پارچگی و انسجام هویت خود («همان»)، دچار بحران می‌شود و در جهان شناختی، در قالب شخصیت‌هایی مانند ژرار فلیپ، ژان پل سارتر و داستایوفسکی به ایفای نقش می‌پردازد. باز در اینجا با همان گفتمان خیزایی مواجهیم. چنین شرایطی سبب شکل‌گیری رخداد می‌شود. رخداد با افزایش فشاره عاطفی مرتبط است. هرچه فشاره عاطفی بر روی محور کیفی افزایش می‌یابد، خطرپذیری گفته‌پرداز (یدالله) فزونی می‌گیرد و وی در قالب شخصیت‌های مختلف و ایفای نقش‌های بیشتری اقدام به کنش می‌کند. در نتیجه رشد عناصر بر روی محور کیفی

(فشاره عاطفی) و محور کمی (گستره شناختی) سعودی خواهد بود. همین امر سعودی حضور منجر به تولید «بازی» می‌شود که زایش معناست. در این راستا می‌توان فرایند و نیز طرح‌واره زیر را ترسیم کرد:

هویت دگرمحور (غیر) ← وضعیت شوشی و تخیلی گفته‌پرداز ← افزایش فشاره عاطفی
 ← سلب و گسست از هویت ثابت (یدالله) ← رخداد ایجاد هویت‌های دگرمحور (ژرار
 فلیپ، داستایوفسکی و...) ← بحران ← تردید ← بازی (من به خنده می‌افتادم)

۴-۳. پدیدار شدن شرایط بحران و خطرپذیری

نمونه ۴:

مثل اسبی بودم که پیشاپیش وقوع فاجعه را حس کرده باشد. دیده‌ای چطور شیبه می‌کشد و سُم می‌کوبد به زمین؟ [...] خیلی سریع پله‌ها را چندتاییکی پایین رفتم و زنگ طبقه چهارم را به صدا درآوردم. [...] همین‌طور که انگشتم را محکم روی زنگ فشار می‌دادم، احساس کردم در درونم چیزی شروع کرد به رشد کردن؛ چیزی چون هیولای زشت وحشتناک، از خودم منزجر شدم. [...] گیج‌ومنگ به خرت‌وپرت‌هایی که این طرف و آن طرف افتاده بود و به خاک و خاشاکی که کف راهرو و سطح چوبی راه‌پله را پوشانده بود نگاه می‌کردم که سروکله‌اش پیدا شد. قد نسبتاً بلندی داشت و هیكلی ورزیده خیلی تند سلامی کرد و با شتاب طول راهروی سمت چپ را پیمود و به اتاق بغلی داخل شد. [...] زنگ کلیسای «سن پل» چهارده بار نواخت و من حس کردم سیاره کوچکم از مدار خود خارج شد (قاسمی، ۱۳۹۵: ۹۷).

وقتی از نظام کنشی و برنامه‌محور خارج می‌شویم، خطر هم افزایش می‌یابد. در کنش برنامه‌محور، همه‌چیز براساس زنجیره منطقی پیش می‌رود، سوژه بر جهان مسلط می‌شود و این سلطه او را به امنیت می‌رساند. در نظام خطر، این سلطه وجود ندارد و جای آن را تردید می‌گیرد. سپس تردید نیز به حادثه تبدیل می‌شود و این امر شرایط را به سمت عدم امنیت سوق می‌دهد.

در آغاز متن، از حالات و روحيات اسب سخن می‌رود که نشانه و بازنمودی از فاجعه‌ای است که کنش قتل را در پی دارد. راوی برای خبرچینی درباره پروفت، به در خانه صاحب‌خانه می‌رود؛ ولی هنگام بازگشت به قتل می‌رسد. قتل کنش است. گرمس و کورتز معتقدند: «کنش گفتمانی یعنی تحقق برنامه‌ای روایی که خود به سبب استفاده از فرایند روایی یا نظام هم‌نشینی در گفتمان حاصل می‌شود» (8: 1993). کنش قتل مبتنی بر فرایندی هدفمند، منطقی و از قبل برنامه‌ریزی شده، و در ارتباط با جهان بیرونی شکل می‌گیرد و در نتیجه شاهد بروز کنش قتل هستیم. بنابراین این نوع روایت از نوع کنشی مبتنی بر شناخت (تقابلی) است. اما جمله «حس کردم سیاره کوچکم از مدار خود خارج شد»، خبر از تغییر روایت از شرایط کنشی و تقابلی مبتنی بر شناخت به سوی نظام روایی مبتنی بر رخداد دارد که سبب به وجود آمدن شرایط تخیل‌آفرین، شویش‌محور و خطر شده است. در این راستا باید ببینیم که منظور از واژه «سیاره کوچکم» چیست. سیاره استعاره از واژه دیگری است که منظور طبقه ششم است. منظور از سیاره بزرگ، طبقات دیگر و مجموعه ساختمان است و مقصود از مدار این است که همان‌گونه که سیاره‌ها با نظم و برنامه خاصی در مدار در حرکت‌اند، باید نظم و آرامشی در روال زندگی ساکنان ساختمان وجود داشته باشد؛ بنابراین از نظام برنامه‌مدار تبعیت می‌کند. حال اگر سیاره کوچک (طبقه ششم) با ایجاد بحران، نظم و آرامش خود را از دست دهد، از مدارش خارج می‌شود (نظام روایی مبتنی بر رخداد). به اعتقاد زیلبربرگ (۲۰۰۶)، رخداد در ارتباط مستقیم با فشاره قرار دارد و منجر به وقوع حادثه و سپس خطرپذیری می‌شود. بنابراین دو نظام روایی کنشی مبتنی بر شناخت و نظام روایی مبتنی بر رخداد وارد فرایند تعاملی می‌شوند و روایت تحت کنترل این دو نظام است. حال در این راستا، به نمونه دیگری از خطرپذیری می‌پردازیم.

۵-۳. پدیده عدم امنیت نشانه‌ای و خطرپذیری

نمونه ۵:

«گابیک که روی مبل لم داده بود، نیم‌خیز شد گوش‌هایش را تیز کرد و خیره شد به من. قلم اریک فرانسوا اشمیت روی میز بود. چک را نوشتم و برخاستم. گابیک همین‌طور که بو می‌کشید پشت سرم راه افتاد» (قاسمی، ۱۳۹۵: ۱۹۸).

یکی از مباحث نشانه‌شناسی اجتماعی، بحث هنجار عینی^{۳۸} و ارزشی است. کلنکن‌برگ^{۳۹} بر این باور است:

پدیده امنیت نشانه‌ای^{۴۰} زمانی بروز می‌کند که از نظر کاربر نشانه‌ای رفتاری که از او سر می‌زند با هنجار ارزشی^{۴۱} و معمول جامعه تطابق دارد و یا تطابق با هنجارهای ارزشی ندارد، اما او آگاهی ندارد. عدم امنیت نشانه‌ای^{۴۲} زمانی است که کاربر نشانه‌ای ضمن داشتن نوعی تصویر ذهنی از رفتار هنجار و ناهنجار آگاه است که رفتاری که از او سر می‌زند با هنجارها تطابق ندارد (کلنکن‌برگ، ۱۹۹۶: ۲۱۸-۲۱۷، به نقل از معین، ۱۳۹۶: ۲۳۲).

اما عکس‌العمل‌هایی درمقابل عدم امنیت نشانه‌ای شکل می‌گیرد که کلنکن‌برگ آن‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: الف. خاموشی نشانه‌ای: ^{۴۳} در این نوع، کاربر نشانه‌ای ترجیح می‌دهد صحبتی نکند. بدین معنا که دچار خاموشی نشانه‌ای می‌شود. ب. بیش‌تصحیحی نشانه‌ای: ^{۴۴} کاربر نشانه‌ای در به‌کار بردن هنجارها یا برداشت غلط از آن‌ها اغراق می‌کند و اغراق درخصوص رمزگان هنجار است. ج. تلافی نشانه‌ای: ^{۴۵} این نوع رمزگان یعنی کاربرد رمزگانی ضد رمزگان هنجار (همان، ۲۳۵-۲۳۷). در این بخش از متن، روح و شخصیت راوی در جسم سگ صاحب‌خانه حلول می‌کند. تجسم او در کالبد حیوان رمزگانی ضد رمزگان هنجار است و این رمزگان با هنجارهای مذهبی، فرهنگی و سنتی تطابق ندارد. بنابراین راوی که کاربر نشانه‌ای است، با به‌کار بردن رمزگان ضد هنجار، دست به تلافی نشانه‌ای می‌زند و درواقع شویش‌محوری و تخیل‌پروری سبب شکل‌گیری کنشگر رخدادی می‌شود. به این ترتیب، کاربرد رمزگانی

ضد رمزگان هنجار منجر به پدیده عدم امنیت نشانه‌ای می‌شود و خطرپذیری رقم می‌خورد.

۳-۶. من و دیگری در روایت‌های تودرتو

نمونه ۶:

تو حق داری برنارد که «خودویرانگر» بنامیم، اما من حق ندارم به کسی بگویم با خودم می‌جنگم، که اگر همواره برخلاف مصلحت خویش عمل می‌کنم، از آن روست که من خودم نیستم. که این لگدها که دائم به بخت خویش می‌زنم، لگدهایی است که دارم به سایه‌ام می‌زنم، سایه‌ای که مرا بیرون کرده و سال‌هاست غاصبانه به‌جای من نشسته است (قاسمی، ۱۳۹۵: ۲۱).

درمورد «من» و «خود» فونتنی بر این باور است:

من پایگاهی است که برای خود حکم مرجع را دارد. همان پایگاهی که درمقابل همه فشارهایی که به او تحمیل می‌گردد تا او را به دگرسوژه تبدیل کند، مقاومت نموده، از نقش مرجعی خود دفاع می‌کند و به همین دلیل کنترل خود را عهده‌دار است. اما خود که همواره آماده دگرگونی، تغییر، دگردیسی و پذیرش نقش‌های جدید است، عهده‌دار مدیریت حافظه و فرایند تحول همه آن مقاومت‌های انباشته‌شده در «من» است. تفاوت بین من و خود را می‌توان تفاوت در زاویه دید دانست. از ناحیه «من» اصل مقاومت مبتنی بر جریان فشاره است که وحدت‌گراست؛ از ناحیه «خود» تغییر مبتنی بر جریانی گستره‌ای است. تنش که این دو را با یکدیگر همسو می‌کند، سبب می‌گردد تا راه بر الگویی که تولیدکننده گفتمان است، باز شود؛ الگویی که جریان گفته‌پردازی را بر یک کنش - جسمانه استوار می‌کند (2011: 47).

سوژه دارای حضور دو بُعدی و دو قطبی است: «من» و «خود». «من» وحدت‌گراست و مبتنی بر جریان فشاره‌ای. در اینجا چون سوژه (راوی) به انزوای حضور رسیده، بی‌هویت گشته و به سایه‌ای تبدیل شده که مظهر و جلوه‌ای از خود اوست. بنابراین قطب «من» که درگیر نظام رخدادی و بحران است، در کنار قطب دوم «خود» که مبتنی

بر جریان گستره‌ای و نیز تغییر و تحول است، قرار می‌گیرد. در اینجا قطب «من» محافظه‌کار است و به دنبال تثبیت هویت؛ بنابراین دنبال گسست و سلب نیست. درحالی که سایه که شوش‌محور و تخیل‌پرور است، با ایجاد گسست، منجر به شکل‌گیری رخدادی غیرمنتظره، و در نتیجه سبب تردید و بحران می‌شود و خطرپذیری رقم می‌خورد.

فرایند زیر تکوین خطرپذیری را نشان می‌دهد:

هویت خطرپذیر یعنی قطب خود (سایه) مبتنی بر جریان گستره‌ای گفته‌پرداز (یدالله) ← شوش‌محوری ← سلب و گسست ← رخداد ← بحران ← چالش ← تردید در شناخت هویت ثابت یعنی قطب (من) مبتنی بر جریان فشاره‌ای گفته‌پرداز (یدالله)

۷-۳. مماشات و (تطبیق)

نمونه ۷:

راستش من تصمیم گرفته بودم همه‌چیز را بگویم دست خودم نبود که با یک تشر رنگم می‌پرید و با یک سیلی تنبانم را خیس می‌کردم. این‌طور بارم آورده بودند که بترسم از همه‌چیز، از بزرگ‌تر که مبادا بهش بربخورد از کوچک‌تر که مبادا دلش بشکند؛ از دوست که مبادا برنجد و تنهایم بگذارد. از دشمن که مبادا برآشوبد و به سراغم بیاید (قاسمی، ۱۳۹۵: ۱۲).

در این روایت، گفته‌پرداز (یدالله) به دلیل وجود یک «دیگری» که منظور جامعه، فرهنگ و اطرافیان است، به مماشات و تطبیق تن می‌دهد. این «دیگری» بین «من» و «خود» یدالله قرار گرفته؛ بنابراین انسجام او مورد تهدید واقع و به ناکنشگر گفتمانی تبدیل شده است. درواقع شرایط عاطفی وی از قبیل اعتمادبه‌نفس نداشتن، اختیار انجام کاری را نداشتن، واهمه از برخوردن به کسی، ترس از دل شکستن کسی و نیز تهدید گفته‌پرداز (یدالله) توسط دشمن از عوامل عدم ورود یدالله به دنیای کنش هستند. درواقع خودش را همواره به توجه دیگری (بزرگ‌تر، کوچک‌تر، دوست و دشمن) معنا می‌کند و فضای عاطفی و شوش‌محوری («رنگم می‌پرید، تنبانم را خیس می‌کردم...»)

آن‌قدر توسعه یافته که تمام تصمیمات وی تحت تأثیر قرار گرفته است. بالاخره یدالله با تقویت فعل وجهی نتوانستن، از ورود به فضای کنش می‌پرهیزد و با تقویت فعل وجهی بایستن با عبارت‌هایی از قبیل («دست خودم نبود»، «این‌طور بارم آورده بودند»، «مبادا برآشوبد» و...) بر آن صحنه می‌گذارد، به تطبیق و مماشات با شرایط موجود می‌پردازد و درون نظم تاریخی کنش‌های تثبیت‌یافته حرکت می‌کند تا اینکه خواسته‌های جامعه و اطرافیان بزرگ‌تر، دوست و کوچک‌تر را برآورده کند.

افزایش فشارهای فرهنگی، جامعه و اطرافیان سنتی ← افزایش ترس و عدم اعتماد به نفس یدالله و اغراق در آن‌ها ← انفعال اغراق‌آمیز یدالله ← رشد فضای محافظه‌کاری و مماشات در گفته‌پرداز (یدالله) ← گسست «من» و «خود» در وی ← تهدید انسجام گفته‌پرداز ← اتکا بر شرایط نفی و ناکنش (تقلیل وضعیت کنشی با تحقق فعل وجهی نتوانستن) ← انزوای حضور ← تبدیل به ناکنشگر ← پیوند با کنش‌های تثبیت‌یافته

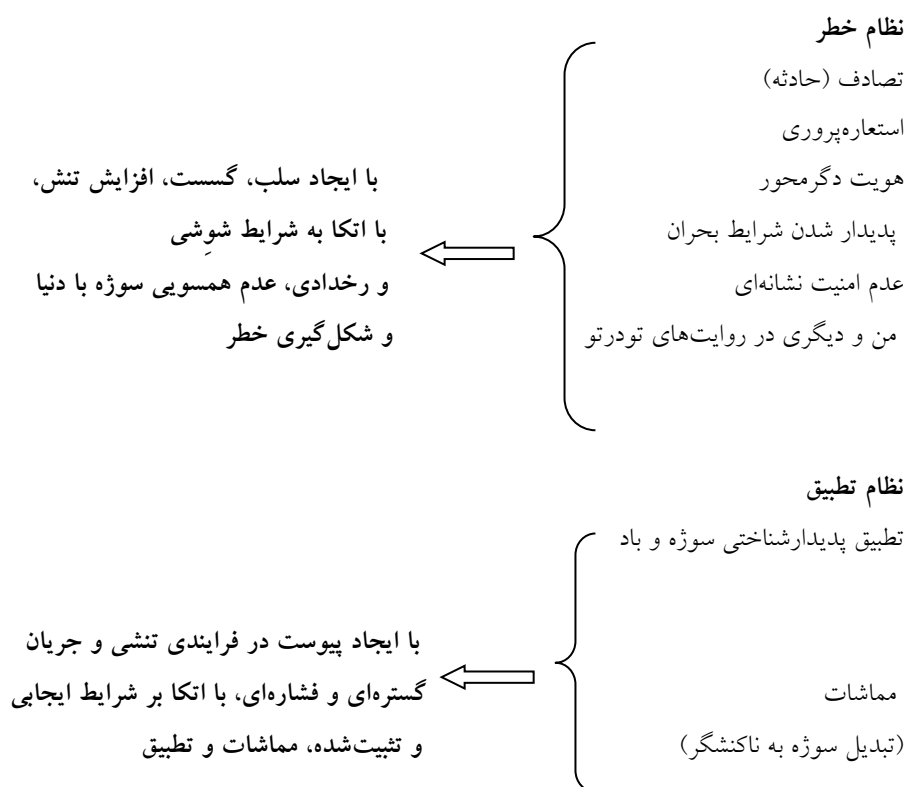
۸-۳. ناکنشگر و محافظه‌کاری (تطبیق)

نمونه ۸:

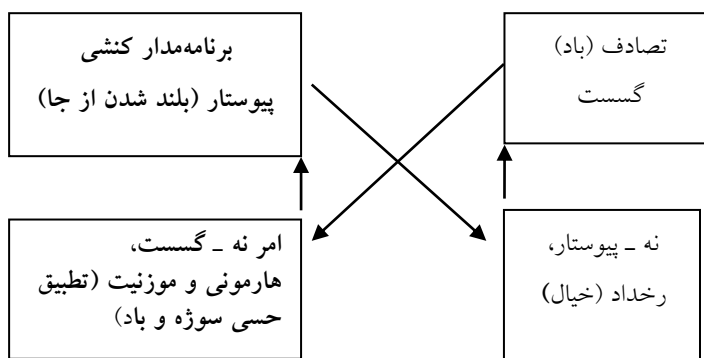
«اما همه‌اش نصیحت بود که پیش چشمم رژه می‌رفت. دهان پدرم را می‌دیدم که با خشم می‌جنبید؛ دهان مادرم را؛ دهان عمه‌هایم را؛ دهان معلم را؛ دهان رئیس را» (قاسمی، ۱۳۹۵: ۱۳).

گفته‌پرداز (یدالله) در برابر یک «دیگری» (پدر، مادر، عموها، معلم و رئیس) قرار دارد. عواملی از قبیل ترس از خشم آن‌ها سبب ایجاد فضای عاطفی در وی گردیده و همین امر مانع از ورودش به دنیای کنش شده است. در واقع یدالله خودش را به توجه دیگری (پدر، مادر و...) معنا می‌کند؛ بنابراین در نظام محافظه‌کاری و مماشات قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی، فضای ترس از خشم دیگری آن‌قدر گسترش می‌یابد که وی را دچار انفعال می‌کند. در این میان، تحقق دو عنصر نشانه‌ای، یعنی فعل وجهی نتوانستن و بایستن، سبب رشد مماشات در وی می‌شود و در شرایط نفی و سلب به خواسته‌های خود «نه» می‌گوید و در نتیجه وضعیت ناکنش را ایجاد می‌کند. سرانجام با پذیرش و تن دادن به خواسته‌های پدر، مادر و... شرایط ایجاب و مماشات را رقم

می‌زند. در چنین شرایطی، مماشات سبب می‌شود یک دیگری (پدر، مادر و...) بین «من» و «خود» او قرار گیرد. این امر سبب گسست بین من و خودِ یدالله می‌شود و در نتیجه انسجام وی مورد تهدید قرار می‌گیرد. در ادامه یدالله تبدیل به ناکنشگر گفتمانی می‌شود و با تن دادن به شرایط تثبیت‌شده، همسویی با جهان را رقم می‌زند. بنابراین می‌بینیم که چگونه دو نظام محافظه‌کاری و خطرپذیری، با اثرگذاری بر فرایند گفتمان، روابط کنشگران را بازتعریف می‌کنند و ما را با یک گفتمان خاص یا لحظات خاص گفتمانی مواجه می‌سازند. در ادامه به ارائه الگویی جهت تبیین شرایط خطرپذیری و تطبیق در متن می‌پردازیم:



شکل ۳. طرح‌واره عواملی که سبب خطر و تطبیق می‌شوند



شکل ۴. طرح‌واره تطبیق، تصادف و برنامه‌مداری با توجه به نظام‌های معنایی لاندوفسکی

(معین، ۱۳۹۴: ۷۰)

۴. نتیجه

در این پژوهش، نظام گفتمانی محافظه‌کاری و خطرپذیری با توجه به نظام نشانه‌ای و کارکردهای گفتمانی آن‌ها در متن ادبی و با اتکا به دیدگاه نشانه - معناشناختی گفتمانی بررسی و تحلیل شد. در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش که چگونگی تبیین معیار تجلی و بازنمایی این دو نظام است، فرض اول ما بر این بوده است که در خطرپذیری، واگرایی، گسست و ناهم‌سویی بین عناصر، سبب ایجاد چالش و در نتیجه شکل‌گیری فضای تنشی و تخیل‌پرور می‌گردد. همچنین سلب، گسست و رخداد ما را به سوی نظام گفتمانی خیزابی یا رعشه‌ای هدایت می‌کند. علاوه بر این، همان‌طور که مشاهده کردیم، با گسست، حذف شرایط منجمد و تثبیت‌شده، کارکرد مقاومتی گفتمان شکل می‌گیرد. در این رمان، شخصیت‌هایی از جمله گفته‌پرداز (یدالله) وجوه متفاوت این نظام‌ها را بازنمایی می‌کنند. در این زمینه می‌توان به عوامل خطرپذیری در نمونه‌های موجود در متن اشاره کرد: مواجه شدن گفته‌پرداز با باد که یک تصادف است؛ تلاش جهت بستن پنجره جهت کنترل باد که با شکست مواجه می‌گردد؛ ورود به جهان تخیل که تولید روایت می‌کند؛ بازتاب روایت تولیدشده در جهان بیرون به صورت پرتاب سنگ در برکه

آب ساکن؛ خطرپذیری و زایش معنا در توسعه دامنه حرکت خیزاب؛ استعاره‌پروری که با اتکا بر شرایط حسی و شوشی است؛ تولید بازی در استعاره شطرنج. فرض دیگر ما در نظام محافظه‌کاری آن است که این نظام برمبنای اصل تطبیق است: اتکا بر زمان تاریخی و پیوند با شرایط تثبیت‌یافته و وضعیت ثبات؛ هم‌گرایی، هارمونی و همسویی عناصر؛ فضای مماشاتی از عوامل دخیل در تولید محافظه‌کاری هستند.

همان‌طور که دیدیم، فرایند خطرپذیری تابع کارکرد تنشی، شوشی و رخدادی است. فضای رخدادی سبب تولید بحران و خطرپذیری می‌گردد. اما در نظام محافظه‌کاری، وضعیت محدود و تطبیق‌پذیر سبب تثبیت موقعیت می‌شود. با ورود نظام خطر و رخداد به فضای کنشی، با انتقال به وضعیت باز، چالشی و ریشه‌ای مواجه می‌شویم. بنابراین طی تحلیل این داستان که در قالب دو نوع نظام روایی قرار دارد، یعنی یکی نظام روایی کنشی که مبتنی بر شناخت و دیگری نظام روایی خطر که مبتنی بر رخداد است، به این نتیجه رسیدیم که هر روایتی تحت کنترل یکی از این دو عامل پیش می‌رود؛ اما در بعضی از روایت‌های این دو نظام می‌تواند وارد فرایند تعاملی شوند. ازجمله این نمونه‌ها می‌توان به نمونه اول که مواجهه سوژه با باد است و نمونه چهارم یعنی کنش قتل و وجود حادثه و بحران اشاره کرد. با تحلیل نمونه‌ها پی بردیم که نظام روایی خطر بر رخداد (نه-پیوستار) استوار است؛ درحالی که نظام روایی تطبیق مبتنی بر شناخت (مماشات، برنامه‌مداری و پیوستار) است.

پی‌نوشت‌ها

1. conservatism
2. prendre desrisques
3. ajustement
4. corps propre
5. Griemas
6. Landowski
7. Fontanille
8. phénoménologie
9. *Interactions Risquées*

10. discours programmé
11. persuasion
12. accident
13. dilatation
14. contraction
15. Chandler
16. Geninasca
17. assentiment
18. verbes modaux
19. discontinue
20. non-sujet
21. performance
22. Derrida, Soussana & Nouss
23. non action
24. Claude Zilberberg
25. Bergson
26. Floch
27. idem
28. ipse
29. embrayage énonciatif
30. débrayage énonciatif
31. identité
32. tensif
33. discontinu
34. régime actionnel
35. accident
36. présence
38. norme objective
39. Klenkenberg
40. la sécurité sémiotique
41. norme évaluative
42. l'insécurité sémiotique
43. mutisme sémiotique
44. hypercorrectisme
45. compensation

منابع

- چندلر، دانیل (۱۳۹۴). *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- رضایی، رؤیا و دیگران (۱۳۹۶). «بررسی و تحلیل کارکرد یادگفتمانی نامه‌های نیما یوشیج». *دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی*. س ۲۵. ش ۸۲. صص ۱۳۳-۱۵۱.
- شعیری، حمیدرضا و ترانه وفایی (۱۳۸۸). *راهی به نشانه‌معناشناسی سیال*. بررسی موردی ققنوس نیما. تهران: علمی و فرهنگی.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸). «از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا تا نشانه‌معناشناسی گفتمانی». *فصلنامه نقد ادبی*. س ۲. ش ۸. صص ۳۳-۵۲.
- _____ (۱۳۸۹). «مطالعه نشانه‌معناشناختی زیباشناختی در گفتمان ادبی» در *مجموعه مقالات نخستین و دومین هم‌اندیشی زبان‌شناسی و مطالعات بینارشته‌ای*. به اهتمام فرهاد ساسانی. تهران: فرهنگستان هنر. صص ۱۲۹-۱۴۶.
- _____ (۱۳۹۴). «مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی، قلمروهای گفتمان و کارکردهای گفتمان و کارکردهای نشانه‌معناشناختی آن». *مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران*. ۱۶ د. ش ۱. صص ۱۱۰-۱۲۸.
- _____ (۱۳۹۵). *نشانه‌معناشناسی ادبیات (نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی)*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- عباسی، علی (۱۳۹۳). *روایت‌شناسی کاربردی؛ تحلیل زبان‌شناختی روایت، تحلیل کاربردی بر موقعیت روایی عنصر به پیرنگ و نحو روایی در روایت‌ها*. تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- قاسمی، رضا (۱۳۹۵). *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها*. تهران: نیلوفر.
- گرمس، ژولین آلژیرداس (۱۳۸۹). *تقصان معنا*. ترجمه حمیدرضا شعیری. تهران: نشر علم.
- معین، مرتضی‌بابک (۱۳۹۲). «تبیین خلق زبان شاعرانه با استفاده از نظام مبتنی بر تطبیق لغزش‌های مهارشده اریک لاندوفسکی». *مطالعات زبان و ترجمه*. س ۴۶. ش ۴. صص ۱۲۱-۱۳۴.

- _____ (۱۳۹۴). معنا به‌مثابه تجربه زیسته: گذر از نشانه‌شناسی کلاسیک به نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی. با مقدمه اریک لاندوفسکی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۶). ابعاد گم‌شده‌ی معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک «نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل». تهران: علمی و فرهنگی.
- Bergson, H. (1985). *Essais sur les données immédiates de la conscience*. Paris: PUF.
 - Derrida, J., G. Soussana & A. Nouss (2001). *Dire l'événement, est-ce possible? Séminaire de Montréal, pour Jacques Derrida*. Paris: Harmattan.
 - Floch, J.M. (1995). *Identite's visuelles*. Paris: PUF.
 - Greimas A. J. (1986). *Sémantique Structurael*. Paris: PUF.
 - _____ (1987). *De l'imperfection*, périgueux : Pierre Fanlac.
 - Landowski, E. (1989). *La société réfléchié*. Paris: Seuil.
 - _____ (2004). *Passions sans nom*. Paris: PUF.
 - _____ (2005). "Les interactions risquées" in *Nouveaux actes sémiotique*. Limoges: Pulim.
 - Proust, M. (1987). *Du coté de chez*. Swann. Paris: folio.
 - Ricoeur, P. (1991). *Temps et récit*. T.1. Paris: Seuil.
 - Zilberberg, Cl. (2006). "Éléments de grammaire tensive". *Nouveaux actes sémiotiques*. Limoges: Pulim.

A Narrative Analysis of Conservatism and Risk-taking: A Wave Discourse Theory on *Nocturnal Harmony from the Wood Orchestra* by Reza Ghasemi

Zahra Ehsani¹, Hamidreza Shairi^{2*}, Morteza Babak Moin³

1. Ph.D Candidate of General Linguistics, Islamic Azad University of Tehran, Tehran, Iran
2. Professor of French Language and Literature, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
3. Associate Professor of Islamic Azad University of Tehran, Tehran, Iran

Received: 25/08/2019

Accepted: 26/11/2020

Abstract

This article aims to study and analyze the discourse regimes of conservatism and risk-taking. Conservatism is related to companionship, convergence, and alignment; while risk-taking is related to the challenging space, non-conformity and divergence. The main purpose of this article is to analyze the novel *Nocturnal Harmony from the Wood Orchestra* by Reza Ghasemi based on the semio-semantic approach to explain the factors and tools that influence the semiotic and sign process in these two regimes. The study not only analyzes the discourse narratives that are agentive, interactive or adjusted with existence, it also discusses how the two regimes of conservatism and risk-taking emerge in this novel. It is assumed that the conservative discourse regime is formed with respect to (considering the transitional aspect of the discourse) the alignment and harmony between the agent and the world, and the appeasement functions are the contributing factors in this regard. But in the risk-taking discourse regime, the resistance function of discourse is involved putting forth discontinuity, rejection of assertion conditions and the creation of negative conditions, that make meanings of eventful and unexpected feature. The intermediate regime, the intensity system, the extensity and the tension process are other important tools and factors in forming these two regimes. The main purpose of this article is to analyze the two conservative and risk-taking discourse regimes, from the perspective of semio-semantics, to explain the discourse challenges that move us from the limited and adjustable situations to open and eventual situations.

Key words: Semiotics of Discourse Regime, Narrative, Adjustment and Risktaking, Divergence, Convergence.

* Corresponding Author's E-mail: Shairi@modares.ac.ir